

شهرگرایی و شهرگریزی در اتحاد شوروی<sup>۱</sup>

مایکل جنتایل

مترجم: امیر مصباحی

ویراستار: نریمان جهانزاد

هدف این مقاله ارائه‌ی سیر تحول نحوه‌ی برخورد شوروی با شهر و شهرگرایی است. مراد از شهرگرایی در این مقاله «شیوه‌ی زندگی شهری<sup>۲</sup>» بطور کلی است. در اینجا بر بازه‌ی زمانی میان دو جنگ جهانی تاکید ویژه‌ای خواهد شد، یعنی بازه‌ای که عموماً به عنوان دوران اوج خلاقیت معماران و برنامه‌ریزان شوروی اشتهار دارد.

\*\*\*

اتحاد جماهیر شوروی (سابق) فرایند شهری شدن بسیار شتابانی را در سده‌ی بیستم از سر گذراند. طبق داده‌های آماری شوروی در سال ۱۹۲۶ تنها ۱۸ درصد از جمعیت کشور شهری بودند. این رقم در سال ۱۹۹۰ به ۶۶ درصد رسید و در برخی از مناطق صنعتی‌تر حتی از ۸۰ درصد هم فراتر رفت. علاوه بر این، بزرگترین شهرهای کشور، بخصوص در مراحل اولیه، افزایش جمعیت چشمگیری داشتند. برای مثال جمعیت مسکو از حدود ۲ میلیون نفر در سال ۱۹۲۶ به بیش از ۴/۵ میلیون در سال ۱۹۳۹ افزایش یافت. روند مشابهی در لنین‌گرا و بسیاری از شهرهای بزرگ در اوکراین نیز وجود داشت. بنابراین در دهه‌ی ۱۹۲۰ لزوم برنامه‌ریزی دقیق [برای مهار] گسترش فضایی شهرهای برجای‌مانده از سرمایه‌داری و نیز کنترل مخارج و هزینه‌های شهرهای جدید مسلم شد. این برنامه‌ریزی در ابتدا فحوائی ایدئولوژیک داشت، و مقصود از آن ایجاد محیطی بود که برای شیوه‌ی جدید زندگی مناسب و لازم می‌نمود. بعدها، یعنی از بعد از مرگ استالین، دیگر ایدئولوژی محور اصلی استدلال [برای مداخله و برنامه‌ریزی] نبود، بلکه اینک مقصود حل مسائل عاجلی نظیر کمبود همیشگی مسکن، یا توزیع نامناسب نیروی کار در فضای شهری بود. این تغییر رویکرد از بسیاری جهات حاکی از تغییر گفتمان از شکل بهینه‌ی شهری<sup>۳</sup> به اندازه‌ی بهینه‌ی شهر<sup>۴</sup> بود، گرچه دو سویه‌ی این گفتمان همواره به نحوی درهم تنیده‌اند. آموزه‌ی جدیدی که از گفتمان مربوط به اندازه‌ی بهینه‌ی شهر برآمد، تأثیر چشمگیری بر برنامه‌ریزی، هم در سطح خرد و هم در سطح کلان، گذاشت. یکی از اصلی‌ترین آثار آن بر کار برنامه‌ریزان، عبارت بود از طراحی راهبردی موثر برای کنترل جریان مهاجرت‌ها از روستا به شهر و تغییر مسیر آن به شهرهای کوچک یا متوسط. در عین حال برنامه‌ریزان با کمبود نیروی کار در شهرها روبرو بودند؛ کمبودی که همیشه در حال افزایش بود. علت این کمبود این بود که کارخانه‌هایی که در سیستم اقتصادی سوسیالیستی کار می‌کردند، عموماً محصولات خود را متناسب با افزایش ورود نیروی کار افزایش می‌دادند، و نه بر اساس بهره‌وری نیروی کار از خلال سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی ثابت؛ برای مثال در ماشین آلات. کمبود مزمن مسکن موجب شدت یافتن کمبود نیروی کار می‌شد، و یک وظیفه‌ی مهم و البته چندبعدی برنامه‌ریزی کلان عبارت بود از جذب کارگران به شهرهایی که به عنوان کانون‌های توسعه‌ی صنعتی در نظر گرفته شده بودند. قرار بود کارگران در این شهرها صاحب مسکن مناسب شوند. برنامه‌ای که به توجه به جایگاه کم‌اهمیت بخش نامولد مسکن، ناممکن می‌نمود.

<sup>۱</sup> این متن ترجمه‌ایست از مقاله‌ی Urbanism and Disurbanism in the Soviet Union به آدرس زیر:

<http://inblickosteuropa.se/2000/05/urbanism-and-disurbanism-in-the-soviet-union-by-michael-gentile/>

<sup>۲</sup> urban way of life

<sup>۳</sup> optimal urban form

<sup>۴</sup> optimal city size

### تطابق نظر و عمل

یکی از بزرگ‌ترین دشواری‌های پیش روی برنامه‌ریزان شوروی، تفسیر رهنمودهای مارکسی بود. لوئیس<sup>۱</sup> و اشتزهایمر<sup>۲</sup> معتقدند این دشواری برمی‌گردد به اینکه در نظریه‌ی مارکسیستی هم مضامینی یافت می‌شود که مدافع امر شهری است و هم مضامینی که ضد شهری است. بنابراین نظریه‌ی مارکسیستی از یک سو در پی نسخ تفاوت میان شهر و روستا، با همه‌ی تضمناتش، است (این سوبیه‌ی ضد شهری نظریه‌ی مارکسیستی است)؛ از سوی دیگر، صنعتی شدن را فرایندی مترقی در توسعه‌ی جهان می‌داند که تنها در یک بستر شهری می‌تواند نضج یابد؛ پس شهرها ضامن پیشرفت اجتماعی و اقتصادی و انقلاب سیاسی‌اند (این سوبیه‌ی مدافع شهر در نظریه‌ی مارکسیستی است).

در این زمان برنامه‌ریزان وارد مباحثه‌ای داغ شدند؛ عده‌ای طرفدار دیدگاه به اصطلاح شهرگریز بودند و برخی دیگر مدافع دیدگاه شهرگرا. روشن است که این تمایز [میان دیدگاه شهرگرا و شهرگریز]، یک تمایز دوتایی محض و مطلق نیست، بلکه کمک‌مان می‌کند تا فلسفه‌ی شکل شهری<sup>۳</sup> را که بین دو جنگ جهانی در شوروی وجود داشت، درک کنیم.

### شهرگریزی

شهرگریزی بر این عقیده مبتنی است که شهرها نماد استثمار سرمایه‌داری از کارگران‌اند. [نیکولای الکساندروویچ] میلیوتین شخصیت بسیار مهمی در این زمینه است و ارزشش را دارد که در مورد آراءش بیشتر سخن بگوییم. او در سوتسگورود<sup>۴</sup> می‌نویسد:

...شهرهای کنونی به نفع طبقه‌ی حاکم، یعنی دشمنان پرولتاریا، خلق شده‌اند.

با توجه به سرشت شهرهای برج‌مانده از سرمایه‌داری، و نیز شرایط نامناسب زندگی در مناطق روستایی (همانطور که نقل قول بالا هم تلویحاً بدان اشاره دارد)، نتیجه‌گیری انگلس در مساله‌ی مسکن تأیید و تقویت می‌شود:

از میان برداشتن تفاوت بین شهر و روستا درست همان اندازه آرمان‌گرایانه است که از میان برداشتن تفاوت بین سرمایه‌دار و کارگر... تنها توزیع تا حد ممکن یکنواخت جمعیت در سراسر کشور و فقط ارتباط کامل بین تولید صنعتی و کشاورزی همراه با گسترش ضروری وسایل ارتباطی - با فرض برچیده شدن شیوه تولید سرمایه‌داری - است که می‌تواند جمعیت روستایی را از انزوا و ناآگاهی‌ای که هزاران سال بدان دچار بوده است، در آورد.

این گفته‌ی انگلس برای میلیوتین بدیهی و آشکار است و می‌توان آن را چنین خلاصه کرد:

زمانی مساله‌ی بازتوزیع جدید بشر را حل خواهیم کرد که آن تمرکز مسخره‌ی تولید صنعتی که موجب شهر مدرن است از میان رفته باشد... سیتی و تاون دستان خود را به سوی یکدیگر دراز می‌کنند و از آن راه این مجادلات رفع خواهد شد.

میلیوتین با تکیه بر عبارات فوق، طرحی درانداخت که می‌توان گفت نقطه‌ی عطفی در فلسفه و حرفه‌ی برنامه‌ریزی فضایی، هم در شوروی و هم فراتر از مرزهای آن است: یعنی [طرح] شهر خطی<sup>۵</sup>. او این طرح را در کتاب خود سوتسگورود یا «شهر سوسیالیستی» در سال ۱۹۳۰ به‌طور کامل شرح داده است. دغدغه‌ی اصلی او ایجاد شهری عقلانی و اقتصادی است که ماهیتی

<sup>1</sup> Lewis

<sup>2</sup> sternheimer

<sup>3</sup> the philosophy of urban form

<sup>4</sup> Sotsforod

<sup>5</sup> Linear city

روستا-شهری دارد و همچون یک کل واحد مقرون به صرفه<sup>۱</sup> و نوعی «نظام خطی-تجمیعی-کارکردی»<sup>۲</sup> کار می‌کند. بویژه هزینه‌های مالی و زمانی حمل‌ونقل در این طرح به حداقل می‌رسد.

شهر خطی همان‌گونه که از اسمش پیدا است، شکلی کشیده با خصلت پیراشهری [یعنی مرز بین شهر و روستا] دارد. شهر مجموعه ای است از بخش‌های عملکردی تخصصی متفاوت که به موازات یکدیگر شکل گرفته‌اند، و به نظر میلیوتین این نظم و شکل که به طور سفت و سختی برنامه‌ریزی شده است هیچ‌گاه دستخوش تغییر قرار نمی‌گیرد. بطور کلی این شهر باید موازی با رودخانه امتداد یابد و به‌گونه‌ای احداث شود که باد غالب از نواحی مسکونی به سمت نوار صنعتی جریان داشته باشد. بخش‌های شهر بدین قرارند: ۱. یک پهنه‌ی کاملاً منفک شده برای خطوط راه‌آهن؛ ۲. پهنه‌ی بنگاه‌های تولیدی و اشتراکی به همراه نهادهای علمی، فنی و آموزشی مرتبط (به این سخن انگلس، که میلیوتی هم آن را بازگو می‌کند، توجه کنید: «آموزش و کار با یکدیگر تلفیق خواهند شد»)<sup>۳</sup>؛ ۳. کمربند سبز یا پهنه‌ی حائل با بزرگ‌راه اصلی؛ ۴. پهنه‌ی مسکونی که شامل قطعاتی نواری از نهادهای اجتماعی، ساختمان‌های مسکونی و «نواحی مختص به کودکان» است؛ ۵. پارک و ۶. پهنه‌ی کشاورزی به همراه باغ‌ها و سوفخوزها [مزارع دولتی].

با این حال ایده‌های میلیوتین در مورد شهر خطی از ابعاد مکانی صرف در برنامه‌ریزی فراتر می‌رفت. او در همان کتاب سوتسگورود کوشید تا محیطی را توصیف کند که موجب سریع‌ترین و کارآمدترین گذار از شیوه‌ی زندگی پیشین (سرمایه‌داری) به شیوه‌ی زندگی جدید در اتحاد شوروی شود. به همین سبب به طراحی معماری توجه کرد و در این راه، به شدت تحت تأثیر ایده‌های لوکوربوزیه و به‌ویژه گینزبورگ، معمار روس، بود که بخاطر طراحی‌های مدرنیستی‌اش شهرت داشت. میلیوتین بویژه شکل جدیدی از فن معماری را بر پایه‌ی عقلانیت، کارکردگرایی و به‌ویژه جمع‌گرایی در ذهن داشت. جمع‌گرایی مهم‌ترین عنصر در طرح اجتماعی میلیوتین بود که با [ایجاد] هسته‌های سکونتی جدید در سطح ملی، از کاهش تدریجی خانواده به مثابه یک واحد اقتصادی حمایت می‌کرد؛ هسته‌های سکونتی‌ای که اساساً آپارتمان‌های کوچکی بودند که بنا بود تمام بخش‌های «زائد» (از قبیل آشپزخانه) از آن‌ها حذف گردد و به عوض تسهیلات اشتراکی متمرکز ایجاد گردد و از طریق صرفه‌های ناشی از مقیاس منجر به تولید سود شود. بویژه قرار بود که با ایجاد کلوب‌ها، کتاب‌خانه‌ها و غیره، بسیاری از کارکردهای اجتماعی واحد مسکونی از قلمرو خصوصی به قلمرو جمعی انتقال یابد.

چیزی که به‌راستی در ایده‌های میلیوتین جالب است، جامع‌گرای نواحی مسکونی بین بخش صنعتی و مزارع دولتی است. او بر این باور بود که از این طریق کارگران کارخانه‌ها نه فقط از طریق زیستن در یک مکان واحد، بلکه با اشتراکی شدن تسهیلات همگانی (از قبیل سالن‌های غذاخوری و کلوب‌ها) با کشاورزان سوفخوز در ارتباطی مداوم قرار خواهند داشت.

میلیوتین یک شهرگریز محض نبود. او ترجیح می‌داد بینابین دو جریان شهرگرایی و شهرگریزی باشد و خواهان سبک زندگی شهری نوینی بود که در آن شهر از خلال به اشتراک گذاری نهادهای اجتماعی و مسکن به نواحی روستایی پیوند می‌خورد.

او برخلاف رادیکالترین شهرگريزان در پی برچیده شدن شهر، برای ایجاد یک ناحیه‌ی روستایی سوسیالیستی صنعتی شده‌ی محض، نبود بلکه تنها قصد داشت که به هر قیمت رشد شهرهای موجود را محدود سازد زیرا آن‌ها را محصول تضادهای سرمایه و در نتیجه نسبت به پرولتاریا ستمگر می‌پنداشت. او با توجه به عرضه‌ی محدود نیروی کار خاطر نشان می‌کرد که سازمان‌دهی دوباره‌ی زندگی، با خدمات رخت‌شویی و آشپزی متمرکز مثل نمونه‌ی پیشنهادی سوتسگورود، زنان را از «بردگی خانگی» آزاد کرده و آن‌ها را به نیروی کار «مولد» پیوند می‌زند. این امر تقاضا برای نیروی کار مهاجر و متعاقباً مسکن را محدود خواهد کرد. از سوی دیگر، وی مطلقاً قصد نداشت که همسو با رویکرد شهرگرا سکونتگاه‌های متراکم شهری ایجاد کند، موضعی که برای دفاع از حقانیتش از استدلالی اقتصادی بهره می‌گرفت. با این همه به عقیده‌ی من میلیوتین بیشتر یک شهرگریز است. او به صراحت موضع خود را در نقل‌قول زیر خلاصه می‌کند:

<sup>1</sup> A cost-efficient unified whole

<sup>2</sup> Functional assembly line system

... از همه مهمتر، موضوع اساسی برطرف کردن تفاوت‌های بین شهر و روستا است. به همین سبب است که درست باید معنای خود واژه‌ی «شهر» [سیتی] را واری کنیم. شهر مدرن محصول جامعه‌ی سوداگر است و به همراه آن می‌میرد، و در ناحیه روستایی صنعتی شده سوسیالیستی ادغام می‌شود.

ارزیابی تأثیر ایده‌های میلیوتین بر کاربست‌های سپسین برنامه‌ریزی در شوروی آسان نیست. چیزی که مشهود است این است که برخی - اگر نگوییم بسیاری - از آموزه‌های او، ردپای خود را در تمام طول دوره‌ی شوروی برجای گذاشته‌اند. یک نمونه از آن را در توسعه‌ی شهر ماگنیتوگورسک می‌توان یافت. شهری که خطی بودن و حدی از پهنه‌بندی به شیوه‌ی میلیوتین در آن نمایان است. در واقع برنامه‌ریزان شوروی پس از جنگ جهانی دوم، عموماً پهنه‌بندی را ولو با فرض نمودن شکل میکرورایون<sup>۱</sup> بدنام به شکل وسیعی پذیرفتند. سادگی و عقلانیتی که میلیوتین به دنبالش بود نیز پس از دوره‌ی استالینی که پایین‌تر در موردش بحث خواهد شد، جدی و مهم پنداشته شد.

### شهرگرایی

بنیاد ایدئولوژیک رویکرد شهرگرا، همان‌گونه که لوئیس و اشترنهایمر اشاره می‌کنند، عبارت است از «تلقی شهر به مثابه یک مرکز انقلابی» است. روکاویشنیگف<sup>۲</sup> صورت‌بندی مجددی از این موضوع به دست می‌دهد:

شهرها علی‌الخصوص شهرهای بزرگ و مراکز جمهوری‌های شوروی همواره محرک فرایندهای اجتماعی و قومی بوده‌اند، و در شرایط [برقراری] سوسیالیسم، این شهرها به مراکز فعالی بدل می‌شوند که از شکاف اجتماعی و طبقاتی می‌کاهند، و در نتیجه پیش قراول اتحاد ملی خواهند شد.

شهرگرایی در دوره‌ی آغازین شوروی موفقیت چندانی به دست نیاورد تا این‌که استالین تفسیر خود را از آن بیان نمود. پس از دوره‌ی استالین، جایگاه و نقش شهر به عنوان ضامن توسعه‌ی اجتماعی مطلوب مسلم پنداشته شد. توسعه‌ی شهری مبتنی بود بر این اصول: تراکم بالا، تمرکززدایی از تسهیلات و خدمات مورد نیاز روزمره و دسترسی برابر به آنها، و اعمال محدودیت برای رشد شهری. به نظر نمی‌رسد که اصل آخر ارتباطی با سیاست مدافع شهرگرایی داشته باشد. می‌توان میل شدید به تعیین حدود و انتظام بخشی بر اساس اصل اندازه‌ی بهینه‌ی شهر را نیز به اینها افزود؛ اصلی که علی‌الظاهر بی طرفانه و خنثی است.

شهر پیشنهادی میلیوتین احتمالاً بیشتر با نوعی سیاست مائوئیستی برای توسعه‌ی اقتصادی قرابت دارد، چرا که با توجه به ایده‌ی گسترش توسعه‌ی صنعتی خرد مقیاس‌تر در پهنه‌ی سرزمین، به نظر نمی‌رسد شباهت زیادی به سیاست صنعتی سازی گسترده‌ی استالین داشته باشد.

این دگرگونی در تأکید بر برنامه‌ریزی اقتصاد کلان، به مرگ ناگهانی دغدغه‌های معمارانه مدرنیستی نوظهور از قبیل مسائل برنامه‌ریزی، ساخت‌وساز و طراحی انجامید و به عوض نقش معماری در خدمت دغدغه‌های سیاسی-ایدئولوژی قرار گرفت. محیط مصنوع قرار بود عالی‌ترین بیان نمادین قدرت دولت کمونیستی شوروی باشد. به این ترتیب مراکز شهری (مخصوصاً در مسکو و کیف)، مطابق با تلقی استالین از قدرت شوروی تغییر یافتند. در نتیجه خیابان‌های عریض و میادین وسیعی که در اطرافشان ساختمان‌های بلندی وجود داشت که با جزئیات «استالین باروک»<sup>۲</sup> تزئین شده بودند، بر منظر شهری شوروی تسلط یافتند، که حس فضاهای نئوکلاسیک خشک را القا می‌کردند. با توجه به این‌که زمین هیچ ارزش رسمی‌ای در سوسیالیسم ندارد، برنامه‌ریزان انگیزه‌ی چندانی برای برخورد مقتصدانه با فضا نداشتند. در عین حال ساخت مسکن برای کارگران بنگاه‌های بزرگ صنعتی جدید به تعویق افتاد. دشواری‌هایی که اغلب مهاجران تازه‌وارد و «شهری شده» در دوره‌ی استالین با آن مواجه بودند را دیوید هافمن به‌طور دقیق توصیف کرده است.

<sup>۱</sup> microrayon

<sup>۲</sup> Rukavishnikov

یکی از مهم‌ترین ابتکارات دوره‌ی استالین اجرای [طرح] شرم‌آور گذرنامه‌ی داخلی و مجوز سکونت از طریق نظام به‌اصطلاح پروپیسکا<sup>۱</sup> بود. قرار بود این طرح همراه با محدودیت‌هایی که بر احداث بنگاه‌های صنعتی جدید در بزرگ‌ترین شهرها ایجاد شده بود، رشد شهری را به نحو چشمگیری محدود کند.

پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه پس از مرگ استالین، مقامات شوروی به‌تدریج به برنامه‌ریزی شهری توجه بیشتری نشان دادند. قرار بود مسکن و خدمات رفاهی برای تک تک افراد جامعه فراهم شود تا از این طریق استانداردهای حداقلی [برای زندگی] تأمین گردد. یکی از تحولات مهم در این راستا، ساختن خُردناحیه‌ها<sup>۲</sup> بود. این نواحی خرد حتی امروز هم یکی از مهمترین ویژگی‌های شهر پسا‌سوسیالیستی است.

خُردمنطقه (میکرورایون) یک پهنه‌ی مسکونی کوچک است که از پنج الی هشت مجتمع مسکونی کوچک تشکیل شده است که در هر کدامشان بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر بطور برنامه‌ریزی شده اسکان یافته‌اند. هر چهار تا پنج خُردمنطقه با جمعیتی بین ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ نفر، یک منطقه‌ی مسکونی<sup>۳</sup> با جمعیتی بین صد هزار تا سیصد هزار سکنه را تشکیل می‌دهد. از ترکیب چند ژیلورایون، یک منطقه‌ی شهری<sup>۴</sup> با جمعیتی قریب به یک میلیون نفر تشکیل می‌شود. منطقه‌ی شهری فقط در بزرگ‌ترین شهرها وجود دارد. تأمین خدمات بر اساس اصول سلسله‌مراتبی کریستالری مبتنی بود که در آن تسهیلات مورد نیاز روزانه در خردمنطقه‌ها موجود بود، و خدمات غیر روزانه قرار بود که از طریق ژیلورایون یا مرکز شهر فراهم شود.

به قول سلنی گرچه پایین بودن سطح شهرگرایی (یعنی وجود تنوع و تکرر اندک، برخورد غیرمقتصدانه با فضا و سودنهایی یا مازاد اقتصادی ناچیز) از ویژگی‌های عام شهرهای سوسیالیستی بود، اما می‌توان به روشنی دید که رویکرد شوروی نسبت به برنامه‌ریزی شهری در بخش عمده‌ای از سده‌ی بیستم، از فلسفه‌ی شهرگرایی به فلسفه‌ی شهرگرایی آرام و متعادل‌تری تغییر یافته است. پس از سوسیالیسم واژه‌ی آرام و متعادل دیگر رخت بریست و مهر ابطالی زد بر این سخن میلیوتین: «آسمان خراش‌ها حدنهایی و آخرین فریاد سرمایه‌داری‌اند».

## References

- Caldenby, Claes and Walldén, Åsa (1979). *Kollektivhus – Sovjet och Sverige omkring 1930*. Stockholm: Statens råd för byggnadsforskning
- Engels, Friedrich (1982). *I Bostadsfrågan* [The Housing Question]. Göteborg: Proletärkultur
- Gentile (1999). *Socialist Urbanisation and the Socio-Ecological Landscapes of (Post-) Socialist Cities*. Arbetsrapporter 320. Uppsala: Kulturgeografiska institutionen, Uppsala Universitet
- Goskomstat (1990). *Demograficheskii ezhegodnik SSSR 1990*. Moskva: Finansy i Statistika
- Hoffmann, David, L. (1994). *Peasant Metropolis – Social Identities in Moscow*. Ithaca: Cornell University Press
- Lewis, Carol W. and Sternheimer, Stephen (1979). *Soviet Urban management – With comparisons to the United States*. New York: Praeger

<sup>1</sup> prospika

<sup>2</sup> Microdistrict/mikrorayon

<sup>3</sup> Residential district/zhilorayon

<sup>4</sup> Urban district/gorodskaya zona

Lewis, Robert A. (1987). Soviet Demographic Policy: How Comprehensive, How Effective? In Holzner, Lutz and Knapp, Jeane M. (1987). *Soviet Geography Studies – In Our Time*. Milwaukee: The University of Wisconsin

Milyutin, N.A. (1974). *Sotsgorod – the problem of building socialist cities*. Cambridge, Mass: The MIT press

Rossiiskaya Akademia Nauk (1992). *Vsesoyuznaya Perepis' Naseleniya 1939 goda – osnovnye itogi*. Moskva: Nauka

Rukavishnikov, V.O. (1980). *Naseleniye Goroda (Sotsial'nyi sostav, rasseleniye, otsenka gorodskoy sredy)*. Moskva: Statistika. Quoted in Gentile (1999). *Socialist Urbanisation and the Socio-Ecological Landscapes of (Post-) Socialist Cities*. *Arbetsrapporter 320*. Uppsala: Kulturgeografiska institutionen, Uppsala Universitet

Szelényi, Ivan (1996). *Cities under Socialism – and After*. In Andrusz, Gregory, Harloe, Michael and Szelényi, Ivan (1996). *Cities After Socialism*. London: Blackwell

Tsentral'noe statisticheskoye upravlenie (1972). *Narodnoye Khozyaystvo SSSR 1922-1972. Yubileyniy statisticheskii ezhegodnik*. Moskva: Statistika